هو العلیم

حقیقتِ ولایت

و ارتباط آن با معجزات انبیاء و کرامات اولیاء الهی

سلسله‌مباحث ولایت تکوینی (لبنان) - جلسهٔ اول

سخنران

حضرت آیت‌الله سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرّحيم

الحمدُ للّه وصلَّى اللّهُ علىٰ سيّدِنا ونبيّنا أشرفِ الأنبياءِ والمرسلينَ

وخاتمِ السّفراءِ المقرّبين أبى القاسم محمّدٍ

وعلىٰ آلِه الطّيّبينَ الطّاهرينَ المعصومينَ المُكَرَّمين

والحُجَجِ المَيامين لا سيّما مولانا صاحب الكهفِ الحصينِ

وغياثِ المُضطَرِّ المُستَكينِ، الحجّةِ بنِ الحسنِ

العسكرىّ أرواحُنا لِتُرابِ مَقدَمِه الفداءُ

واللعنةُ الدّائمةُ الأبديّةُ الأزليّةُ علىٰ أعدائِهم

ومُخالِفيهِم وغاصبى حقوقِهم

إلىٰ يومِ الدّين

بحث ما دربارهٔ ولایت تکوینی از جوانب و ابعاد متعددی صورت می‌گیرد و اگر این جوانب روشن شوند به مقصود و مراد از آنها که اثبات ولایت تکوینی ائمهٔ معصومین علیهم السّلام است، خواهیم رسید.

مسئلهٔ اول: معنای ولایت

[مسئلهٔ] اول: به‌طورکلی حقیقت و معنای ولایت چیست؟ ولایت عبارت است از سیطره و تسلط و اشراف بر ایجاد و تحقق امری در عالَمِ خارج.

به‌عنوان مثال من دارای این قدرت هستم که این

لیوان را بلند کنم، یا این قرآن را بردارم و بخوانم. علت این امر این است که من می‌توانم آن را در عالَمِ خارج ایجاد کنم؛ که همان برداشتن یا قرائت قرآن، گرفتن یک شیء، حرکت کردن و امثال‌ذلک باشد. بنابراین، تسلط و احاطه و اشراف بر ایجاد امری در عالَم خارج یا در نفسِ شیء ـ چه در جسم، و چه در روح و نفْسِ آن ـ ولایت نامیده می‌شود.

ولایت بر دو قِسم است:

نوع اول: ولایت تکوینی

نوع اول: [ولایت تکوینی است که] امر از خودِ شخص صادر می‌شود؛ به این معنا که انسان توانایی و قدرتِ اِقدام بر آن فعل را بدون اجازه از عالَمِ خارج یا از شخص دیگری دارد؛ مانند اعمال و رفتاری که ما در طول شبانه‌روز انجام می‌دهیم، از قبیل خوردن، راه رفتن، خوابیدن، بیدارشدن، آشامیدن، حرکت کردن، رانندگی نمودن، تجارت کردن، و همهٔ موارد مشابه دیگری که فرد برای آنها از دیگری اجازه نمی‌گیرد. مثلاً بنده الآن از این آب می‌نوشم و از دیگری اجازه نمی‌گیرم؛ به همین مسئله «ولایت»

می‌گویند. پس قدرت، استعداد، آمادگی و توانایی بر تحقق امری و ایجاد شیئی در عالَمِ خارج، همان ولایت است.

نوع دوم: ولایت تشریعی

نوع دوم: ولایت تشریعی است که منوط به اذن و اجازه است؛ یعنی فرد نمی‌تواند بدون اجازهٔ شخص دیگری، این مسئله را در عالَمِ خارج ایجاد کند. به‌عنوان مثال اگر این کتاب متعلق به رفیق ارجمند ما باشد، خداوند متعال جز با اجازهٔ او به من اجازه نمی‌دهد آن را بردارم و بخوانم. اگر ایشان به بنده اجازه داد که این کتاب را بخوانم، خداوند متعال و همچنین قانون و عقل و عرف به من اذن می‌دهد که این کتاب را باز کنم و بخوانم؛ در غیر این‌صورت همه مرا مسئول می‌دانند و بازخواست می‌کنند که چرا این کتاب را بدون اجازهٔ صاحب و مالک آن، باز کرده‌ام و خوانده‌ام.

تفاوت بین این نوع از ولایت (ولایت تشریعی) و ولایت نوع اول (ولایت تکوینی)، تنها در اجازه و اذن است؛ در نوع اول ولایت، احتیاجی به اجازه نیست، بلکه شخص آنچه اراده می‌کند، انجام

می‌دهد؛ اما در نوع دوم، اذن لازم است که آن را ولایت تشریعی می‌نامند. البتّه مقصود از ولایت تشریعی در اینجا آن ولایت خاصّ تشریعی نیست که فقها در کتب فقهی و در مبحث ولایت فقیه، ولایت وصی، ولایت پدر و ولایت جدّ [پدری] دربارهٔ آن به بحث می‌پردازند. [بلکه] ما در اینجا از معنای عامّ ولایت تشریعی صحبت می‌کنیم.

پس هرکس بخواهد در مال و دارایی شخص دیگر تصرف کند، لازم است از او اجازه بگیرد؛ هر چند که آن شخص، ملتزم یا حتی مسلمان، یا اصلاً دارای هیچ دین و تعهدی نباشد؛ در هر صورت قانون مدنی این اذن و اجازه را به نفع او واجب کرده است.

حقیقت واحدِ ولایت تکوینی و تشریعی

اما حقیقتِ ولایت تشریعی و ولایت تکوینی، حقیقتِ واحدی است که عبارت است از «توانایی و قدرت ایجاد و تحقق امری در خارج». مثلاً ما دربارهٔ شخصی که قدرت بنای ساختمان را در این زمین دارد، می‌گوییم که او «ولیّ» این عمران و ساختمان

است. درعین‌حال دربارهٔ شخصی که توانایی بنای ساختمان در زمینِ رفیق ما یا شخص دیگری را به اذن آنها دارد، می‌گوییم: او برای ایجاد ساختمان و کار کردن روی این زمین «ولایت» دارد.

پس در ولایت تکوینی نیازی به اذن نیست، اما ولایت تشریعی احتیاج به اذن و اجازه دارد؛ ولی حقیقتِ هر دو یکی است. بر این اساس، حقیقت ولایت همان «اِعمال و ایجاد و تکوینِ چیزی که وجود نداشته است» می‌باشد. به‌عنوان مثال بنده الآن این قرآن را برمی‌دارم؛ خودِ این قرآن وجود داشت، اما «برداشتنِ آن» وجود نداشت و بنده قرآن را از مکانی به مکان دیگر منتقل کردم. پس اکنون در اینجا با انجام فعلی در عالم خارج و اِعمالِ تغییر و تصرف در آن، ولایت محقق شد.

همچنین برای بنده این امکان وجود دارد که از ابتدای امر، متصدّی طبع و نشر این قرآن شوم؛ در این حالت در وهلهٔ اول قرآن اصلاً وجود ندارد و بنده با چاپ و نشر آن، آن را در خارج به وجود می‌آورم؛ که ایجادکننده، نفْسِ انسان و آنچه در خارج ایجاد می‌شود، قرآن خواهد بود. ما به هر دو

مورد، «ولایت» اطلاق می‌کنیم.

حقیقت ولایت تکوینی

پس ما به ایجاد و چاپ و انتشار قرآن «ولایت» اطلاق می‌کنیم؛ چراکه نوشته‌های روی کاغذ وجود نداشت و چاپ نشده بود؛ و با این کارها، اتفاقات و اشیائی در خارج تحقق می‌یابند. سپس وقتی قرآن را طبع و در عالم خارج محقق نمودیم، در شرایط و کیفیّات آن تصرف می‌کنیم؛ مثلاً آن را می‌گیریم، باز می‌کنیم و می‌خوانیم. به همهٔ این اقدامات نیز ولایت گفته می‌شود؛ اگرچه اینها بعد از به وجود آمدنِ آن قرآن در عالم خارج صورت گرفته است. بنابراین، اصطلاح «ولایت» از یک سو بر نفسِ ایجاد قرآن، و از سوی دیگر بر هر نوع تصرف در آن اطلاق می‌گردد؛ مانند تغییر در شرایط و کمّیت و کیفیت و قرائت و جابه‌جایی آن.

بر این اساس، ولایت عبارت است از ایجاد امری که در عالم خارج وجود نداشته است؛ خواه اساساً خودِ آن شیء وجود نداشته باشد، یا آنکه وجود داشته اما شرایطِ آن مورد تغییر قرار بگیرد؛ زیرا این

تغییرات وجود نداشته و با ارادهٔ شخص تحقق پیدا می‌کند.

مسئلهٔ دوم: وجود ربط خاص میان عالَمِ خلق و عالَمِ امر

اما مسئلهٔ دوم بحث که برای بیان آن لازم است مقدمه‌ای ذکر کنیم:

معلول بودنِ دنیا برای عوالم بالاتر

تمامی حوادث و موجوداتی که در خارج و عالم مادّه مشاهده می‌کنیم، نتیجه و معلول سلسله‌ای از علل ملکوتیِ غیبی هستند که از ذات پروردگار و مقام امر و اراده و مشیّت نازل شده‌اند؛ و این مسئله دربارهٔ وجود اصلی و وجود تَبَعی اشیاء یکسان است و تفاوتی نمی‌کند؛ یعنی خواه در مورد نفْسِ وقوع و به وجود آمدنِ ابتداییِ این حوادث و امور باشد، و خواه در خصوص تغییرات و تحولاتی که بعد از به وجود آمدنشان در آنها اتفاق می‌افتد.

بنابراین، این عالَم شهادت و ماده با تمام مواد و خصوصیّات و عناصرش، با علت اولیّهٔ خود ربط و پیوند دارد؛ و این علت، ذات پروردگار است. این بدان معناست که اگر دربارهٔ کیفیت آفرینش و ایجاد

آن تحقیق کنیم، خواهیم فهمید که این عالَم از ازل وجود نداشته، بلکه با اراده و مشیّت خداوند متعال به وجود آمده است؛ بنابراین علاقه و ارتباطی میان آن و پروردگار برقرار است.

ضرورت وجود عوالمِ واسطه میان ذات پروردگار و عالَم خلق

از آنجایی‌که مبرهن است خداوند متعال مجرّد از ماده می‌باشد، لذا از اوصاف و ویژگی‌های مختص به ماده (از قبیل وزن و کمّیت و کیفیت و رنگ و شکل) منزّه است؛ در نتیجه اگر اراده و مشیّت خداوند به ایجاد مخلوقی مادّی تعلق بگیرد، برای تنزّل این مخلوق از مقام اراده به مقام خلق، به اسباب و واسطه‌های متعددی نیاز است که میان ارادهٔ او و خلقتِ این عالم مادّه و شهادت، پیوند برقرار کند. این مسئله کاملاً با قانون «بطلانِ طفره»[1] تطابق دارد. حکما و فلاسفه این واسطه‌ها را «عقول دهگانه»

---

[1] جهت روشن‌شدن مُراد از «طفره» مثالی ذکر می‌کنیم: انسان برای صعود به پشت‌بام، باید پاهای خود را روی هریک از پله‌های نردبان قرار دهد. آیا ممکن است شخصی بعد از عبور از پلهٔ اول و دوم، بدون آنکه از پلهٔ سوم عبور کند، روی پلهٔ چهارم قرار بگیرد؟! امکان ندارد بدون عبور از پلهٔ سوم به پلهٔ چهارم برسد؛ این را جهش و طفره می‌نامند که محال می‌باشد.

می‌نامند؛[1] اما در اخبار و روایات نقل‌شده از ائمه علیهم السّلام آنها را «عالم لاهوت»، «عالم جبروت»، «عالم ملکوت»، «عالم مثال و برزخ» نامیده‌اند.[2] همان‌طور که قرآن کریم به این مسئله تصریح دارد: ﴿بِیدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ﴾؛[3] «ملکوت و حقیقتِ هرچیز به‌دستِ اوست.»[4]

حقیقت ملکوت

معنای ملکوت چیست؟ و چرا خداوند متعال به‌جای ﴿بِیدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ﴾، نمی‌فرماید: «بیَدِهِ کلُّ شیءٍ؛ همه‌چیز به‌دست اوست»؟ یا چرا نمی‌فرماید: «بیَدِهِ المادّةُ أو بیَدِهِ الحَجَرُ أو بیَدِهِ الشّجر؛ ماده یا سنگ‌ها یا درختان به‌دستِ او

---

[1] جهت اطلاع بیشتر پیرامون تعریف طفره و بطلان آن، رجوع شود به اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۴، ص ۱۵۵.

[2] رجوع شود به آراء اهل المدینة الفاضلة، فارابی، ص ۶۰ و ۶۱؛ النّجاة، ابن‌سینا، ص ۶۴۹ ـ ۶۵۷.

[3] الکافی، ج ۲، ص ۵۷۲ و ۵۸۴ و ج ۳، ص ۳۲۰؛ إثبات الوصیّة، ص ۹ و ۱۲۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۳۷ و ۵۱۳؛ تحف العقول، ص ۱۲۰؛ مهج الدّعوات، ص ۱۳؛ عدّة الدّاعی، ص ۲۸۱.
جهت اطلاع بیشتر پیرامون عوالم مذکور، رجوع شود به إعجاز البیان، قونوی، ص ۱۰؛ الإنسان الکامل، نسفی، ص ۳۷۳ ـ ۳۷۵؛ أسرار الحکم، سبزواری، ص ۲۳۱؛ نهایة الحکمة، ص ۳۱۳ ـ ۳۲۳؛ معادشناسی، ج ۳، ص ۱۴۳ ـ ۱۸۳؛ الله‌شناسی، ج ۱، ص ۱۷۷ ـ ۱۷۹.

[4] سورهٔ مؤمنون (۲۳) آیهٔ ۸۸؛ سورهٔ یس (۳۶) آیهٔ ۸۳.

هستند»؟ بلکه فرمود: ملکوتِ هرچیز ـ اعم از سنگ و درخت و آسمان و زمین و خورشید و ماه ـ همه به‌دست پروردگار است.

پاسخ آن است که باید میان علت و معلول تناسب وجود داشته باشد؛ و تناسب اقتضا می‌کند که ربط و ارتباط بین ذات پروردگار ـ که از همهٔ شوائبِ عالم ماده مجرّد است ـ و عالم ماده، به‌واسطهٔ چیزی نزدیک به مجرّد باشد.

خداوند متعال دارای اسماء و صفات کلیّه، و اسم «علم» و «حیات» و «قدرت»، و دارای صفاتی دیگر است؛ مانند صفت خلق و تدبیر: ﴿رَبُّنَا الَّذِی أَعْطَىٰ كُلَّ شَیءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾،[1] صفت رحمت و رأفت: ﴿هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ﴾،[2] و صفت خلق: ﴿خَالِقُ كُلِّ

---

[1] سورهٔ طه (۲۰) آیهٔ ۵۰. الله‌شناسی، ج ۳، ص ۱۰۸:
«پروردگار ما آن کسی است که به هرچیز، مقدار ظرفیّت و هویّتش و استعدادش را در جهان آفرینش عطا کرده است، و سپس آن را در راه و مسیر کمال وجودی خود به راه انداخته و بدان سمت هدایت نموده است.»

[2] سورهٔ یوسف (۱۲) آیهٔ ۶۴ و ۹۲. امام‌شناسی، ج ۱۷، ص ۲۹۳، تعلیقه:
«او از همهٔ رحمت‌آورندگان، مورد اختیار است.»

شَیءٍ﴾[1] و ﴿خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ﴾،[2] ﴿یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ﴾،[3] و صفت رزق: ﴿هُوَ الرَّزَّاقُ﴾،[4] ﴿إِنَّ اللَهَ یرْزُقُ مَنْ یشَاءُ بِغَیرِ حِسَابٍ﴾،[5] و صفتِ عقوبت ﴿شَدیدُ الْعِقابِ﴾[6] و صفت قهّاریّت: ﴿هُوَ اللَهُ الْواحِدُ الْقَهَّارُ﴾.[7]

پس درمی‌یابیم که این صفات کلیهٔ ذات پروردگار، برحسب اِعمالشان در خارج، در این عالم تحقق پیدا می‌کنند. بنابراین اگر خداوند متعال بخواهد حادثهٔ معیّن یا موجود معیّنی را ایجاد کند،

---

[1] سورهٔ أنعام (۶) آیهٔ ۱۰۲؛ سورهٔ رعد (۱۳) آیهٔ ۱۶؛ سورهٔ زمر (۳۹) آیهٔ ۶۲؛ سورهٔ غافر (۴۰) آیهٔ ۶۲. اللهشناسی، ج ۳، ص ۱۷۷:
«خداوند است آفرینندهٔ تمام چیزها.»

[2] سورهٔ أنعام (۶) آیهٔ ۱ و بسیاری از آیات دیگر. اللهشناسی، ج ۳، ص ۸۵، تعلیقه ۱:
«آسمان‌ها و زمین را خلق کرد.»

[3] سورهٔ قصص (۲۸) آیهٔ ۶۸ و بسیاری از آیات دیگر. اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۴۰:
«هرکه را و هرچه را که بخواهد خلق می‌کند.»

[4] سورهٔ ذاریات (۵۱) آیهٔ ۵۸. امام‌شناسی، ج ۱، ص ۲۱۴:
«خداوند تنها روزی‌دهنده است.»

[5] سورهٔ آل‌عمران (۳) آیهٔ ۳۷. ترجمه:
«همانا خداوند به هرکس که بخواهد، بدون حساب روزی می‌دهد.» (محقق)

[6] سورهٔ بقره (۲) آیهٔ ۱۹۶. امام‌شناسی، ج ۸، ص ۴۴:
«عقابش و عذابش شدید است.»

[7] سورهٔ زمر (۳۹) آیهٔ ۴. ترجمه:
«و اوست خداوندی که واحد است و وحدت او قهّاریّت دارد (و چیزی با وحدت به جای نمی‌گذارد).» (محقق)

ضروری است که آن اسم را با اسم جزئی و آن صفت را با صفت جزئی مقدّر کند تا آن شیء در عالم خارج تحقق پیدا کند. به عبارت دیگر: با توجه به اینکه صفت «خلق» یک صفت کلی است، اگر خداوند متعال بخواهد شیء معینی را خلق کند، محال است آن را به‌صورت کلی و عام بیافریند؛ بلکه لازم است تعیّناتِ آن را معیّن، و قیود و ویژگی‌های جزئی آن را محدود و مشخص کند.

مثلاً محال است تنها یک انسان خلق کند که تمامیِ عالَم ماده را اشغال و احاطه کند؛ بلکه باید آن را به شکل و کمیت و کیفیتی خاص خلق نماید تا از سایر مخلوقات تمایز پیدا کند. همچنین اگر بخواهد سنگی خلق کند، باید صفت «خلقِ» او به این سنگ خاص تعلق پیدا کند که دارای مقدار و وزن خاصی است؛ تا این مخلوق را از سایر مخلوقات متمایز کند. به همین ترتیب همهٔ مخلوقات و تمام حوادث عالم باید از عالم اراده و مشیّت به عالم شهادت تنزّل کنند و برای آنها واسطه‌های متعددی وجود دارد. ما از آن واسطه‌ها ـ همان‌طور که در قرآن آمده است ـ به

«عالم ملکوت» تعبیر می‌کنیم. در لسان روایات، عالم ملکوت به لاهوت، جبروت، ملکوت عُلیا، ملکوت سفلیٰ، برزخ و مثال تفسیر شده است، تا اینکه به عالم شهادت منتهی شود.

بر این اساس، ولایت خداوند متعال و سیطرهٔ او بر خلق اشیاء[1] [شامل تمام ماسوی‌الله می‌شود؛ از عالم امر تا] عالم ملکوت سفلیٰ (عالم برزخ) که علتِ عالم ماده و شهادت است [این ولایت حاکم است] تا اینکه به این عالم (عالم ماده) منتهی شود. خداوند متعال ولیّ و مالک و پادشاه حقیقی است که نیازی به اذن شخص و ذات دیگری ندارد؛ بلکه او غنیّ بالذّات از اذن است؛ اوست که در مُلک خود هر طور بخواهد تصرف می‌نماید.

تصرف خداوند در اشیاء، مبتنی بر تصرف او در ملکوت آنها

بنابراین اگر خداوند متعال بخواهد در شیء خاصی تصرف کند، در ملکوت آن شیء در عالم غیب و ملکوت تصرف می‌کند، و به‌واسطهٔ تصرف

---

[1] در این قسمت صوت قطع شده است. (محقق)

در عالم ملکوت، و گذر از این سلسله‌مراتب، این تصرف در عالم خارج تحقق می‌یابد، و ما این تغییر و تحول را در عالم خارج مشاهده می‌کنیم.

من‌باب‌مثال اگر بخواهید این قرآن را بردارید، ضروری است که ابتدا این موضوع را در ذهن و نیت خود بیاورید؛ سپس برای انجام این کار تصمیم قطعی بگیرید، آن‌گاه نفْس، مغز و اعصاب را به حرکت درمی‌آورد و اعصابْ دست را به‌سمت این قرآن حرکت می‌دهد و دستْ قرآن را می‌گیرد تا این عمل در عالم خارج محقق شود. پس این امر خارجی به‌واسطهٔ تحقق همین سلسله‌مراتب حاصل شده است. حال آیا ممکن است یکی از این مراتب تحقق نیابد و وجود نداشته باشد و درعین‌حال این امر خارجی موجود شده باشد؟! این محال است. یعنی از ابتدای امر شما ناچارید که نیت کنید و میل و رغبت به قرائت قرآن داشته باشید، سپس اراده بر آن تعلق بگیرد و پس از آن نیرو در عضلات جاری شود، سپس دست به‌سمت قرآن حرکت کند تا آن را قرائت کند؛ چه خواندن با چشم باشد، چه با زبان.

همهٔ افعال و تصرفاتی که شما انجام می‌دهید باید به همین ترتیب این سلسله‌مراتب را داشته باشد.

ما در اینجا می‌خواهیم دربارهٔ عللی غیر از این سلسله‌اسباب مادی (مانند مغز و اعصاب و جوارح) بحث کنیم؛ چراکه اسباب نفسی و غیبی‌ای وجود دارند، ولی ما و شما آنها را نمی‌بینیم، و متوجه نمی‌شویم چه زمانی شخص تصمیم می‌گیرد این کتاب را بردارد یا راه برود یا غذا بخورد. این مسائل، مسائل باطنی است.

اما از جهت اول، تصرف در مرتبهٔ ملکوت انسان ـ که همان مرتبهٔ نفس و غیب و باطن است ـ واقع می‌شود، سپس در عالم خارج ظاهر می‌شود و ما آن را مشاهده می‌کنیم.

تصرف در ملکوت ماه، سِرّ معجزهٔ شقّ‌القمر

حال بعد از این توضیح، این مسئله را با معجزات انبیاء علیهم السّلام تطبیق می‌دهیم. به‌عنوان مثال، پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در ماه تصرف فرمود؛ این قضیّه، مشهور و در تاریخ ثبت شده

است .[1] [قرآن در این‌باره می‌فرماید:] ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾.[2] پیامبر چگونه ماه را شکافت و در آن تغییر و تحوّل ایجاد کرد؟

تصور کنید که مثلاً پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم اکنون روی زمین است و خصوصیّات خاصّ خود را دارد که ما در او می‌بینیم: دارای جسم معیّن با کمّیت و کیفیتی مشخص است. همچنین ماه را می‌بینیم که دارای این حجم بسیار بزرگ است و در فاصلهٔ دوری از ما قرار دارد. می‌گویند فاصلهٔ زمین تا ماه، تقریباً ۹۰۰هزار کیلومتر است.[3]

سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه یک جسم با این خصوصیّات و اوصاف می‌تواند در ماه تصرف کند؟! [با توجه به اینکه] فاصلهٔ میان ما و ماه تقریباً یک میلیون کیلومتر است؛

---

[1] الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۲؛ البدایة و النّهایة، ج ۳، ص ۱۱۸ ـ ۱۲۲.

[2] سورهٔ قمر (۵۴) آیهٔ ۱. ترجمه:
«ساعت قیامت نزدیک شد و ماه شکافته شد.» (محقق)

[3] بیشترین فاصله بین زمین و ماه چیزی در حدود ۴۰۵۰۰۰ کیلومتر، کمترین فاصله بین آن دو ۳۶۵۰۰۰ کیلومتر و متوسط فاصله بین آن دو ۳۸۴۴۰۰ کیلومتر است. (محقق)

این محال است! چگونه آن را به دونیم تقسیم کند؟! رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به ماه اشاره و آن را به دونصف تقسیم نمود!

در نگاه اول می‌یابیم که این مسئله یک مسئلۀ مادی نیست؛ همان‌طور که مرتبط به عالم شهادت هم نیست و به جسم پیامبر هم ارتباطی ندارد. زیرا جسم رسول خدا روی زمین است و فاصلۀ بین ما و ماه حدود یک میلیون کیلومتر است. پس او چگونه در ماه تصرف کرد و این قضیّه چگونه اتفاق افتاد؟! آیا می‌توان آن را به‌صورت مادی توضیح داد؟ این غیرممکن است! پس پیامبر در آن وقت چه کرد؟! حضرت در ملکوت ماه تصرف نمود؛ ولی ما این تصرف را نمی‌بینیم. یعنی پیامبر به نفْسِ خود رجوع کرد و سپس از باطن و نفْسِ خود در ملکوت ماه تصرف کرد؛ ملکوت ماه نیز در عالم مجردات قرار دارد: ﴿بِیدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ﴾؛ یعنی زمام تمام امور و این حوادث و حقایق در دست خداوند متعال است، نه خودِ این ماده و سنگ و درخت؛ بلکه حقیقتِ آنها که از دید ما پنهان است. همان‌طور که حقیقت شما از رفیقتان ـ که در کنارتان قرار دارد ـ

مخفی است. مثلاً اگر شما تصمیم بگیرید که کار خاصی انجام دهید، آیا رفیق شما از آن باخبر می‌شود؟ نه؛ او نمی‌داند.

ما در ابتدا تغییرات را در عالم ماده مشاهده می‌کنیم؛ به‌عنوان مثال: آیا شما الآن می‌دانید که من یک دقیقهٔ دیگر چه خواهم گفت؟ نمی‌دانید. آیا من می‌دانم الآن چه فکری در ذهن شما خطور می‌کند؟! مثلاً ممکن است الآن شما دربارهٔ برخی از مسائل به من اشکال کنید؛ اما من آنها را نمی‌دانم، مگر اینکه آنها را بنویسید؛ آن‌گاه من می‌توانم بفهمم که اشکال چیست و پیرامون کدام نکته و کدام مرحله است. پس من بر ملکوت و روحیات شما اشراف ندارم؛ شما نیز بر ملکوت من احاطه ندارید؛ من نمی‌دانم چه چیزی به ذهن و حافظهٔ شما خطور می‌کند؛ شما نیز [خطوراتِ مرا] نمی‌دانید. اما شخصی که به ملکوت می‌رسد، همه‌چیز را می‌داند و می‌فهمد.

پس پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم در ماده تصرف نکرد؛ بین پیامبرِ روی زمین و ماه، فاصلهٔ بسیار زیادی بود، پس پیامبر چگونه می‌توانست از

جهت مادی در ماه تصرف داشته باشد؟! این است و جز این نیست که پیامبر در ملکوت ماه تصرف کرد و این تصرف، موجب تصرف در ماده می‌شود و ما تقسیم و شکافِ ماه را به‌صورت مادی مشاهده می‌کنیم. پیامبر از جای خود تکان نخورد، راه نرفت و کاری [مادی] نکرد، بلکه فقط با همت و اراده‌اش چنین کرد. همان‌طور که ابوعلی‌سینا در اشارات می‌گوید: «العارفُ یَفعَلُ بِهِمَّتِه؛[1] عارف با همت و اراده‌اش افعال را انجام می‌دهد.» عارف، کسی است که به مسئلهٔ ولایت رسیده است؛ او با عزم و ارادهٔ خود افعال را انجام می‌دهد.

پس پیامبر کاری در نفْس خود انجام می‌دهد و این کار اثری در ملکوت شیء می‌گذارد و در نتیجه ملکوت بر ماده تأثیر می‌گذارد و به‌واسطهٔ آن تأثیر و آن همت و تصمیم و تصرف نفسانی در ملکوت اشیاء، ماده (ماه) به دو قسمت تقسیم می‌شود.

همچنین مثلاً حضرت موسی علی نبینا و آله و

---

[1] این عبارت از ابوعلی سینا یافت نشد اما قریب به این مضمون در فصوص الحکم، ج ۱، ص ۸۸ از محیی‌الدّین ابن‌عربی وارد شده است: «العارفُ یَخلُقُ بِالهمّةِ (بِهِمَّتِه) ما یَکونُ لَه وجودٌ مِن خارجِ محلِّ الهِمَّة». (محقق)

علیه السّلام در چوب و عصا تصرف می‌کرد و عصا به اژدها تبدیل می‌شد؛[1] همان عصای معمولی که انسان در دست می‌گیرد و می‌بیند که از جنس چوب و برگرفته از درخت است! پس حضرت موسی چطور می‌توانست در این چوب تصرف کند و آن را به مار تبدیل کند؟!

برخی در پاسخ می‌گویند:

این مسئله ساده است؛ زیرا خداوند متعال به برخی از خلایق خود، چه پیامبران و چه غیر پیامبران اذن می‌دهد؛ اگر او را صدا بزنند و دعا کنند، دعای آنان را مستجاب می‌کند. به عبارت دیگر حضرت موسی هرگز کاری نمی‌کند! بلکه حضرت موسی و سایر ائمه و پیامبران علیهم‌السّلام مانند دیگر افراد بشر این عالم هستند و هیچ تفاوتی بین ما و آنها وجود ندارد، جز اینکه آنها خداوند متعال را صدا می‌زنند و به پیشگاه او دعا می‌کنند و او دعایشان را مستجاب می‌کند؛ اما سایر افراد اگر خداوند متعال را صدا بزنند، او به آنان پاسخ نمی‌دهد. بنابراین، ابداً هیچ تفاوتی بین ما و آنها نیست.

در پاسخ باید گفت: این افراد هرگز از مسائل غیب و قدرت انسان بر اِعمال [اراده] و تصرف در اشیاء، چیزی ادراک نکرده‌اند! برای انجام کاری در عالم ماده، ابتدا در درون و نفس ما میل و اشتیاق برای ایجاد یا تغییر و تبدیلِ آن مسئله به وجود می‌آید، سپس عزم و اراده بر انجام آن کار تعلق می‌گیرد، پس از آن ارادهٔ نهایی تحقق می‌یابد که همان علت نهایی برای ایجاد این فعل در عالم خارج است.

---

[1] سورهٔ أعراف (۷) آیهٔ ۱۰۷؛ سورهٔ طه (۲۰) آیهٔ ۲۰؛ سورهٔ شعراء (۲۶) آیهٔ ۳۲.

همان‌طور که ما چنین عمل می‌کنیم، پیامبر نیز همین‌گونه [به‌واسطهٔ همین سلسلهٔ علل] عمل می‌کند. پس هیچ تفاوتی بین فعلِ ما و فعلِ رسول خدا وجود نخواهد داشت!

آیا می‌توانیم بگوییم که «انسان قادر بر انجام فعلی در عالم خارج نیست و باید از خداوند متعال بخواهد و به درگاه او دعا کند که مثلاً این قرآن را برای او باز کند، و سپس خداوند متعال این قرآن را باز می‌کند»؟! آیا این تصوّر صحیح است؟! خیر! خداوند متعال انسان را قادر ساخته است که این مسئله را در عالم خارج ایجاد کند، همان‌طور که پیامبر را قادر ساخت که شقّ‌القمر کند و چوب مُرده را زنده و به مار تبدیل کند، یا آنکه آب رود نیل را به مانندِ یخ یا به مِثلِ سنگ تبدیل نماید و قوم موسی از آن عبور کنند. یعنی این آبی که در رودخانه است ملکوت خاصی دارد و حضرت موسی در ملکوتِ آن تصرف و آن را به یخ تبدیل کرد و انسان می‌توانست روی آن راه برود. پس از آنکه قومش عبور کردند، مجدداً در ملکوت آن تصرف کرد و آن را به آب تبدیل کرد؛ لذا فرعون و قومش در آن غرق

شدند.[1]

یکسان بودنِ ولایت تکوینی در معجزه و امور روزمرهٔ انسان

از این رو متوجه می‌شویم که معجزهٔ انبیاء مسئلهٔ ساده‌ای نیست. یعنی مسئلهٔ اعجاز نزد انبیاء مانند امورِ ماست؛ با این تفاوت که ما به بعضی از مسائل متعارف و روزمره عادت کرده‌ایم، اما اگر امر غیرطبیعی‌ای ببینیم، می‌گوییم: «این کار یک انسان نیست»، و اگر یک امر متعارف و معمولی مانند راه رفتن، غذا خوردن و آشامیدن باشد، می‌پذیریم که این امور توسط انسان انجام گرفته باشد. درحالی‌که در حقیقت تمام مسائلی که در عالَم خارج تحقق می‌یابند، ناگزیر باید از این سلسله‌مراتب عبور کنند و هیچ تفاوتی بین مسائل عادی و مسائل خارق عادت وجود ندارد.

کلام حضرت حداد دربارهٔ نگاه غلط انسان به معجزه و مشیّت الهی

---

[1] سورهٔ شعراء (۲۶) آیهٔ ۶۳؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۱ و ۱۲۲؛ مصباح المتهجّد، ج ۱، ص ۴۱۸.

بنده این مسئله را از مرحوم حداد رضوان الله تعالی علیه شنیدم که می‌فرمودند:

اگر در چاهی آب نباشد و شخصی دعا کند و خداوند در چاه آب قرار دهد و این آب را برای او بالا آورَد، تا اینکه به سطح زمین برسد و او از آن آب وضو بگیرد، می‌گوید: «این معجزه است!» اما اگر به دستشویی یا صحن حرم برود و آب را در لوله‌ها ببیند و از آن وضو بگیرد، به نظرش این معجزه نیست! درحالی‌که هر دوی اینها معجزه‌اند؛ زیرا همهٔ این مسائل به‌دست خداوند متعال و با اراده و مشیّت اوست.

یعنی همان‌گونه که دعای بنده به پیشگاه خداوند متعال و اجابتِ آن از جانب پروردگار است، این مسئله نیز از طرف خداوند است نه از جانب انسان. این امور همه یک حقیقت دارد، ولی ما گمان می‌کنیم که این مسئله عادی و آن غیرعادی است؛ درحالی‌که واقعیتِ مسئله یکی است.

نگاه یکسانِ قرآن به تصرفاتِ روزمرهٔ انسان و معجزات انبیاء

در قرآن آیاتی به معجزات پیامبران اشاره می‌کند؛ مثلاً در داستان حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السّلام می‌فرماید: ﴿فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيثُ أَصابَ﴾؛[1] [یعنی] ما باد را برای سلیمان مُسَخَّر کردیم؛ او به باد فرمان می‌دهد و باد او را جابه‌جا می‌کند و حرکت می‌دهد، یا مثلاً در آسمان به پرواز درمی‌آورَد و به جای دیگر می‌برَد.

---

[1] سورهٔ ص (۳۸) آیهٔ ۳۶. معادشناسی، ج ۹، ص ۵۹:
«ما باد را تحت فرمان او آوردیم که به امر او با آرامی هرجا که بخواهد برود.»

این مسئله غیرعادی است و ما کسی را ندیده‌ایم که روی باد سیطره داشته باشد و آن را از جایی به جای دیگر حرکت دهد؛ اما از طرفِ دیگر خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِی الْأَرْضِ وَالْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ﴾؛[1] «ما کشتی‌ها و دریاها را برای شما مسخّر کردیم!» بله، اگرچه از نظر ما سوار شدن بر کشتی و راندنِ آن امری عادی است، حرکت کردن در دریاها امری عادی است، شنا کردن امری عادی است؛ همهٔ اینها اموری عادی هستند، اما خداوند متعال اینها را [با تسخیرِ باد برای سلیمان] در یک سیاق قرار می‌دهد [و از هر دو با عبارت ﴿سَخَّرَ﴾ یاد کرده است]: ﴿فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ...﴾ (امر غیرعادی)؛ ﴿سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِی الْأَرْضِ وَالْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ﴾ (امر عادی).

یعنی به‌گمانِ شما این کشتی با اجازهٔ شما حرکت می‌کند؛ شما این‌طور خیال می‌کنید که حرکت این کشتی به اذن شما صورت می‌گیرد؛ اما خداوند

---

[1] سورهٔ حج (۲۲) آیهٔ ۶۵. ترجمه:
«مگر نمی‌بینی که خدا کائنات زمین را به خدمت شما گرفته و کشتی‌ها را که به فرمان وی به دریاها روان است؟!» (محقق)

می‌فرماید: «این کشتی به اذن او حرکت می‌کند نه اجازهٔ شما! آنچه در این جهان اتفاق می‌افتد چیزی نیست مگر یک امر واحد، که همان اراده و مشیّت من است؛ خواه در امور عادی باشد، خواه در امور غیرعادی؛ همهٔ آنها به‌طور یکسان تحت ولایت‌الله و سیطره و اراده و مشیّت او قرار دارد.»

تحقق تمام معجزات از طریق تصرف در ملکوت اشیاء

پس وقتی پیامبر می‌خواست در ماه تصرف کند، یا اگر می‌خواست در سنگ یا مار یا درخت تصرف کند تا به رسالتِ او و وحدانیت خداوند شهادت دهند،[1] چگونه این کار را انجام می‌داد؟ البتّه که پیامبر فقط به اذن خداوند متعال و به ارادهٔ او در ملکوتِ درخت تصرف می‌کند، و با تصرف در ملکوت آن، درخت در عالمِ ماده شهادت می‌دهد، به‌نحوی که شما می‌شنوید که به توحید و رسالت شهادت می‌دهد. او در خودِ درخت (مثلاً در چوب و برگ و میوه) تصرف نمی‌کند، بلکه در ملکوتِ آن تصرف

---

[1] رجوع شود به الأمالی، شیخ طوسی، ص ۲۸۳؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۳ ـ ۴۷.

می‌کند و این تصرف در عالم شهادت به این نحو ظاهر می‌شود که ما با گوش‌های خود می‌شنویم و با چشمان خود می‌بینیم و متعجب می‌شویم که چگونه درخت به **لا إلـهَ إلّا الله** شهادت می‌دهد!

اما اگر به مرتبهٔ ملکوت برسیم، خواهیم دید که این مسئله ساده و عادی است و ما نیز می‌توانیم در آن تصرف کنیم. همان‌طور که ما این توانایی را داریم که در ملکوت و حافظهٔ خود تصرف کنیم. اینکه ما مسائل فراموش‌شدهٔ حافظهٔ خود را یادآوری می‌کنیم، چیزی جز تصرف در ملکوت نیست! درحالی‌که شما آن را [به چشم] نمی‌بینید.

الآن من اطلاعاتی دارم که در حال حاضر فراموش کرده‌ام؛ اما با تلاش درونی، آن معلومات را به یاد می‌آورم و برای شما بیان می‌کنم. تمام این معلومات و عبارات[1] [با تصرف در ملکوت به‌دست آمده است که شما آن را با چشم ظاهر نمی‌بینید].

[همچنین] ائمه و حتی اولیای الهی اگر بخواهند در اشیاء تصرف کنند، در خودِ شیء در عالَمِ خارج

---

[1] در این قسمت صوت قطع شده است. (محقق)

تصرف نمی‌کنند، بلکه همان‌طور که عرض کردم در ملکوت آن تصرف می‌کنند. به‌عنوان مثال، در روایات می‌بینیم که بعضی از اصحاب امام باقر علیه السّلام به صحرا رفتند و زیر درخت خشکیده‌ای که تمام برگ‌های آن ریخته بود، نشستند. امام باقر علیه السّلام در درخت تصرف نمود، ناگهان برگ‌های درخت رویید و از آن رطب تازه فرو ریخت.[1] امام علیه السّلام چگونه در این درخت تصرف کرد؟ [درحالی‌که] ایشان در زیر درخت نشسته بودند و این درختِ خشکیده، هیزم بود و در خورِ آتش درست‌کردن و اشتعال! فایده‌ای در آن چوب نبود! اما با نیت امام علیه السّلام و خواست و همت ایشان، یعنی با اراده و عزمِ حضرت بر ایجاد این مسئله در عالم خارج، این درختِ خشکیده در لحظه‌ای سبز و دارای رنگ و میوه شد. همان‌طور که در داستان حضرت مریم خداوند می‌فرماید: ﴿وَهُزِّيٓ إِلَيۡكِ بِجِذۡعِ ٱلنَّخۡلَةِ

---

[1] رجوع شود به بصائر الدّرجات، ص ۲۵۳؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۹۳.

تُسْقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًا﴾.[1]

جایگاه «اذن» خداوند در تصرفات تکوینی

مسئلهٔ مهم در این جریان این است که آیا این تصرفات در عرضِ تصرف پروردگار قرار دارد یا در طول آن. منشأ اینکه برخی افراد ولایت تکوینی را انکار می‌کنند این است که این تصرفات را بدون اذن خداوند متعال می‌پندارند؛ و ما ابداً این ادعا را نمی‌پذیریم و آن را جدّاً باطل می‌دانیم.

تصرف بندگان (انبیاء و ائمه و اولیاء) در این امور تنها با اذن خداوند متعال صورت می‌گیرد. و مُراد از اذن، اذن ظاهری نیست که قابل شنیدن باشد؛ به‌نحوی که خداوند را بخواند و سپس خداوند او را اجابت کند و مثلاً به او بگوید: «من ماه را برای تو دو قسمت می‌کنم»، درحالی‌که مثلاً مردم این اجابت را نشنوند، اما خودِ پیامبر بشنود؛ این صحیح نیست! بلکه این مسئله با ارادهٔ خودِ پیامبر صورت می‌گیرد؛ از این‌جهت که او بندهٔ خداست و به مرتبهٔ تقوا و به

---

[1] سورهٔ مریم (۱۹) آیهٔ ۲۵. ترجمه:
«تنهٔ درخت را به‌سمت خود تکان بده که خرمای تازه بر تو بیفکند.» (محقق)

مرتبه‌ای رسیده است که ما به آن نرسیده‌ایم؛ به همین جهت پروردگار به او تمکّن و قدرتِ انجام این کار را داده است. این امکان و قدرت و توانمندی بخشیدن، همان اذن خداوند متعال است. به عبارت دیگر، پیامبر برای این تصرف، احتیاج به اخذ اجازه از خداوند متعال ندارد که مثلاً وضو بگیرد و دو رکعت نماز بخواند و بعد به درگاه خداوند متعال دعا کند تا این تغییر خارجی را برای او ایجاد کند؛ بلکه خودش این کار را به‌واسطهٔ نفس خود انجام می‌دهد. او به این مرتبه رسیده است که عبد مطیع خداوند متعال شده است:

عبدی، أطِعنی حتّیٰ أجعلَکَ مِثلی ـ أو مَثَلی ـ أقولُ لِلشّیءِ: «کُن»، فَیَکونُ، و تَقولُ لِلشّیءِ: «کُن»، فیَکون.[1]

پس این بنده با سایر افراد عادی تفاوت دارد؛ در نفس این بنده حادثهٔ عجیبی رخ داده است! همان‌طور که امیرالمؤمنین علیه السّلام در وصف متقین می‌فرماید:

---

[1] مشارق أنوار الیقین، ص ۱۰۴؛ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۷۵؛ عدّة الدّاعی، ص ۳۱۰. با قدری اختلاف در مصادر. افق وحی، ص ۱۵۴:
«ای بندهٔ من، فقط مرا عبادت کن و مرا در همه‌جا مدّنظرِ خود قرار بده تا بدان‌جا که تو را مانند خود ـ یا مَثَل و نمونهٔ خود ـ گردانم. من به یک شیء می‌گویم: "بوده باش" و او هست می‌شود، تو نیز به یک شیء می‌گویی: "بوده باش" و او هست خواهد شد.»

يَقولُ: «لقد خولِطوا!» و لقد خالَطَهُم أمرٌ عظيمٌ![1]

پس ما این افراد را می‌بینیم، و پیامبر را می‌بینیم که مانند سایر افراد دیگر است: چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضای بدن را دارد، به همین دلیل ما تصور می‌کنیم همان‌گونه که ما نمی‌توانیم این تصرفات را انجام دهیم، پس رسول خدا نیز قادر به اِعمالِ این تصرفات نیست و هیچ تفاوتی بین ما و پیامبر وجود ندارد! اما این درست نیست؛ اتفاق بزرگی در نفس پیامبر رخ داده که این حادثه برای ما اتفاق نیفتاده است؛ و این همان علت و سببِ قدرت نداشتنِ ما در ایجاد این تصرفات است. مسئلهٔ مهم این است.

کسانی که این مسئله را انکار می‌کنند، این قضیّه

---

[1] نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۰۴:
«**يَنظُرُ إليهم النّاظِرُ فَيَحسَبُهُم مَرضىٰ و ما بِالقَومِ مِن مَرَضٍ و يَقولُ لقد خولِطوا و لقد خالَطَهُم أمرٌ عَظيم**.»

روح مجرّد، ص ۱۰۵:
«چون مردم بدان‌ها نگاه کنند ایشان را مریض پندارند؛ درحالی‌که آنان ابداً مرضی ندارند. و می‌گویند: آنها دیوانه شده و در عقل‌هایشان خللی پیدا شده است؛ آری حقّاً و تحقیقاً امر عظیمی با آنان درآمیخته است (و امور اعتباری و مصلحت‌اندیشی‌های جزاف را از دستشان ربوده است، فلهذا به نظر عامّهٔ مصلحت‌اندیش، دیوانه می‌نمایند).»

را ادراک نکرده‌اند، و نفهمیده‌اند که بین آنها و پیامبر از مشرق تا مغرب تفاوت وجود دارد! پیامبران مانند سایر افراد غذا می‌خورند، روی زمین راه می‌روند و بعضی از مسائل را یاد می‌گیرند؛ اما آنچه مردم نمی‌فهمند این است که مسئلهٔ وحی و ولایت و مسئلهٔ تغییر و تبدّل نفسانی، و همهٔ مسائلی که به‌واسطهٔ مجاهدت‌ها و ریاضت‌های شرعیه، عبادت‌ها، از کوه بالا رفتن‌ها و در غار حرا چله گرفتن‌ها و مسائل دیگر برای پیامبر اتفاق افتاده است، آیا تمام این امور هیچ تغییری در پیامبر ایجاد نکرد؟! آیا او بعد از چهل سال [عبادت] هنوز مثل ماست؟! آیا این شوخی نیست؟! اگر پیامبر بعد از آن همه مسائل و عبادات، و بعد از قیام سحر و شب، و روزه و غیره، مانند ما باقی بماند، پس در این‌صورت [نباید مانعی وجود داشته باشد که به‌جای او] ما پیامبر باشیم! اما حقیقت مسئله این است که آن تغییر در نفس پیامبر اتفاق افتاد: او می‌تواند و ما نمی‌توانیم!

تطبیق مباحث گذشته با معجزهٔ حضرت مسیح در احیای مردگان

همچنین آیهٔ شریفه در خطاب به حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام نیز به این مسئله تصریح دارد: ﴿وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ﴾؛[1] «ای عیسی، تو از گِل خلق می‌کنی»، نه‌اینکه [بفرماید] «خدا خلق می‌کند»! ما نیز او را می‌بینیم که خاک را می‌گیرد و با آب مخلوط می‌کند و به‌شکلِ گنجشک، کلاغ یا کبوتر و غیره درمی‌آورد: ﴿أَنِّي أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِ﴾؛[2] «در آن می‌دمم، پس به اذن خداوند تبدیل به پرنده می‌شود.» مسئلهٔ مهم همان اذن است. اولاً حضرت عیسی از گِل خلق می‌کند، و ثانیاً خودِ حضرت عیسی می‌دمد و خداوند نمی‌دَمَد. خداوند متعال نمی‌فرماید: «خداوند خلق می‌کند»؛ بلکه [از زبان حضرت عیسی] می‌فرماید: «من از گِل به شکل پرنده به اذن خدا خلق می‌کنم، نه به اذن خودم!» این به چه

---

[1] سورهٔ مائده (۵) آیهٔ ۱۱۰. معادشناسی، ج ۵، ص ۳۰۷:
«و در آن زمانی که تو از گِل مثل صورت پرنده‌ای می‌ساختی.»

[2] سورهٔ آل‌عمران (۳) آیهٔ ۴۹. امام‌شناسی، ج ۱، ص ۱۴۵:
«من از گِل برای شما پرنده‌ای می‌سازم، سپس در او می‌دمم، به اذن خدا به پرواز درمی‌آید.»

معناست؟ یعنی [ای عیسی] خلقت از جانب توست، دمیدنِ روح از جانب توست، اما باید همهٔ این مسائل به اذن من اتفاق بیفتد. اذن هم درخواست و طلب و دعا نیست؛ بلکه اذن عبارت است از قدرت بخشیدن؛ پس اذن همان توانایی و قدرت بخشیدنِ خداوند متعال به عیسی بن مریم بر انجام این فعل است.

بنابراین تنها راه حلّ این مسئله همین جمله و همین کلمه است که در آیه وارد شده است: خلقت و دمیدن از حضرت عیسی است،[1] اما همهٔ این مسائل در گروِ اذن خداوند است. «خداوند به تو اذن داد» یعنی خداوند قدرت و استعدادِ زنده کردن را در تو قرار داد. همهٔ اینها بر اساس این آیه [از سورهٔ آل‌عمران] است؛ اما در آن آیه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِي﴾.[2] این مسئلهٔ

---

[1] گرچه ما می‌گوییم که خلقت در ابتدای امر نیز از جانب خداوند متعال است!

[2] سورهٔ مائده (۵) آیهٔ ۱۱۰. معادشناسی، ج ۵، ص ۳۰۷:
«و در آن زمانی که تو از گِل، مثل صورت پرنده‌ای می‌ساختی به اذن من، و پس از آن در او می‌دمیدی و بدین جهت آن گِلِ دمیده‌شده به اذن من

ظریفی است: در اینجا مشاهده می‌کنیم که آیه به کلمهٔ ﴿بِإِذۡنِی﴾ [هم] در خصوص خلق کردن و [هم] در خصوص دمیدن تصریح کرده است؛ چرا چنین است؟ زیرا به نظر ما این مسئله در ابتدای امر، مسئلهٔ خارق‌العاده‌ای است و باید معجزه باشد؛ اما مجسمه ساختن از خاک را امری عادی می‌دانیم و آن را غیرعادی توصیف نمی‌کنیم. ﴿فَتَنفُخُ فِيهَا﴾؛ «پس [ای عیسی] در آن می‌دمی.» (البتّه منظور از دمیدن هم همین دمیدنِ ظاهری نیست؛ بلکه مراد اراده و عزم بر انجام این مسئله است.) به نظر ما این مسئله باید غیرعادی باشد، پس باید از طرف خداوند متعال باشد. اما خداوند متعال [در آیهٔ چهل‌ونهم از سورهٔ آل‌عمران] می‌فرماید: بله، خلق کردن از حضرت عیسی است، اما دمیدن و حیات بخشیدن از من و به اذن من است. اما در این آیه [از سورهٔ مائده] می‌فرماید: همه از خداست: ﴿تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِی﴾. معنای کلمهٔ ﴿بِإِذۡنِی﴾ در اینجا چیست؟ یعنی همین کار و فعل

به‌صورت پرنده‌ای به پرواز درمی‌آمد!»

عادی در عالَمِ خارج، خودش معجزه است! دقیقاً همان مطلبی که حضرت حداد فرمود! ملاحظه فرمایید! ایشان فرمودند:

> اگر مردم دعا کنند که خداوند متعال در این چاه، آب قرار دهد و [اجابت شود و] از آن وضو بگیرند، می‌گویند: «این معجزه است!» اما اگر به صحن حرم بروند و شیر آب را باز کنند و از آن وضو بگیرند، می‌گویند: «این معجزه نیست!» اما در نزد عارف هر دو معجزه است؛ این از جانب خداوند متعال است و آن هم به‌اذن خداوند متعال است.

یعنی قدرت و مشیّت از پروردگار است. و این مسئله ارتباطی به «اختیار» ندارد، بلکه آن مسئلهٔ دیگری است؛ اما فلاسفه، نفس قدرت و اراده را «وحدت فعل خارجی در عالَم» می‌نامند؛ آنها قائل به نظریهٔ وحدت فعل و وحدت صفت و وحدت ذات هستند. این مورد، وحدت فعل است؛ یعنی یک فعلِ واحد از پروردگار صادر می‌شود و با اراده و مشیّت او در عالم خارج تحقق می‌یابد و ما آن را می‌بینیم و احساس می‌کنیم.[1]

پس ﴿وَإِذۡ تَخۡلُقُ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ بِإِذۡنِي﴾ یعنی: اگر من تو را بر همین خلق کردنِ عادی در عالم خارج قادر نمی‌ساختم، تو هرگز نمی‌توانستی آن را انجام دهی. همان‌طور که مثلاً وقتی انسان مریض می‌شود، آیا می‌تواند راه برود؟

---

[1] رجوع شود به بداية الحكمة، ص ۱۶۷.

ابداً! بلکه در رختخواب می‌افتد؛ حتی دستش را هم نمی‌تواند حرکت دهد! در اینجا خداوند متعال قدرتی برای حرکت به او نداده است. اما اگر شفا پیدا کند و سلامتی خود را به‌دست آورَد، دستش را حرکت می‌دهد و راه می‌رود و می‌نشیند.

خداوند در همین باره می‌فرماید:

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ * وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا * وَأَنَّهُ خَلَقَ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَٱلْأُنثَىٰ﴾.[1]

و حضرت موسی علیه السّلام[2] می‌فرمود: ﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾؛[3] «و چون مریض شوم، او کسی است که مرا شفا عطا می‌نماید»، نه آسپرین و استامینوفن و پانادول و امثال‌ذلک! نه‌خیر! بلکه او مرا شفا می‌دهد. اما شفای خداوند متعال ممکن است بلا واسطه یا باواسطه باشد. بلا واسطه مانند دعای یک ولیّ الهی که مثلاً با قرائت سورهٔ حمد شفا می‌دهد.

کرامتی از امیرالمؤمنین علیه السّلام در شفای

---

[1] سورهٔ نجم (۵۳) آیات ۴۳ ـ ۴۵. افق وحی، ص ۷۵:
«و به‌درستی که خداست که می‌خنداند و می‌گریاند. و به‌درستی که خداست که می‌میراند و زنده می‌گرداند. و به‌درستی که خداست که دو موجود مذکّر و مونّث را خلق می‌نماید.»

[2] این کلام مربوط به حضرت ابراهیم علیه السّلام است. (محقق)

[3] سورهٔ شعراء (۲۶) آیهٔ ۸۰.

دستِ قطع‌شده

در جنگ صفین یکی از اصحاب امیرالمؤمنین که دستش در معرکه قطع شده بود، از امیرالمؤمنین علیه السّلام خواست برای او دعا کند و دست او را بازگردانَد. امیرالمؤمنین علیه السّلام دست او را [که بُریده شده بود در دست] گرفت و در آن قسمت [که از آنجا جُدا شده بود] قرار داد و سورهٔ حمد را خواند. دستش [متصل شد و] صحت یافت! آن فرد گفت: «یا علی، چه خواندی؟!» فرمود: «سورهٔ حمد خواندم.» [با تعجب] گفت: «سورهٔ حمد؟!» حضرت فرمودند: «اگر نمی‌خواهی تو را به حالت قبل برمی‌گردانم!» در همان لحظه، دستِ مَرد افتاد! به امیرالمؤمنین علیه السّلام التماس کرد، اما حضرت نپذیرفتند و فرمودند: تو سورهٔ حمد را مسخره می‌کنی و سبک می‌شماری![1]

امکان حصول قدرتِ تصرف در اشیاء برای همهٔ افراد

حال ما سورهٔ حمد می‌خوانیم، ولی بیمار به همان

---

[1] رجوع شود به مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۲، ص ۳۳۶.

حال مریضی خود باقی می‌مانَد، اما امیرالمؤمنین علیه السّلام سورهٔ حمد را می‌خواند و بیمار سلامتی خود را بازمی‌یابد؛ چرا؟! زیرا حضرت به مرتبه‌ای رسیده است که از خواندن سورهٔ حمد استفاده می‌کند، ولی ما از آن بهره‌ای نمی‌بریم. و افراد به‌حسب مراتب خود به این درجه نزدیک می‌شوند. همان‌طور که در روایت آمده است: «اگر سورهٔ فاتحه را هفتاد بار بر مُرده بخوانید و زنده شود، تعجب نکنید.»[1] یعنی اگر اراده و مشیّت خداوند به صحت و حیات آن شخص تعلق گرفته باشد، می‌بینیم که قضیّه تغییر می‌کند [و آن شخص زنده می‌شود].

خلاصه آنکه خداوند متعال تصریح فرموده است که آفریدن از گِل و دمیدن در آن و تبدیل کردنِ آن به پرنده، همه برای او یکسان است؛ این همان اذن خداوند متعال است. پس درخواست اذن ـ آن‌طورکه عده‌ای گفته‌اند ـ دعا و امثال‌ذلک نیست. البتّه ما هم انکار نمی‌کنیم که همهٔ این مسائل به‌دست خداوند متعال است؛ یعنی ارادهٔ پروردگار به توانایی فلان

---

[1] الکافی، ج ۲، ص ۶۲۳.

شخص بر انجام این امر تعلق گرفته است، یا ارادهٔ او بر این تعلق گرفته است که قادر به انجام فعل معیّنی نباشد؛ این همان ولایت تکوینی است.

پس [خلاصه] ولایت تکوینی، همان قدرت بخشیدنِ خداوند متعال به شخص خاصی است تا عمل خاصی انجام دهد؛ خواه این قدرت در مورد اصلِ آفرینش و به وجود آوردن آن شیء باشد، خواه در مورد تغییر و تحوّل در آن، بعد از خلق و ایجادش باشد. همهٔ این تصرفات از ولایت تکوینی است. بنابراین روشن شد که هیچ تفاوتی بین فعل و ارادهٔ انسان در ساختن اشیاء در عالَمِ خارج، و خلق پیامبران و امامان علیهم السّلام و همچنین اولیای الهی در عالَمِ خارج وجود ندارد و همه یکسان هستند.

این مسئلهٔ مهم مربوط به اصل حقیقت ولایت تکوینی است که آیات قرآن به آن تصریح می‌کند؛ و معجزات انبیاء و امور خارق عادت و مسائلی که از اولیای الهی مشاهده می‌کنیم همه از همین قبیل هستند. بنابراین می‌گوییم: این ولایت تکوینی، منحصر به پیامبری خاص یا مختصّ امام نیست! بلکه

شامل هرکسی می‌شود که به مرتبهٔ والایی از تقوا رسیده باشد. به‌عنوان مثال بنده خودم دیدم که شخصی سورهٔ حمد را بر مریضی خواند و او شفا یافت؛ من به چشم خود دیدم. یا اینکه خودم دیدم که او در مورد برخی از امور غیبی خبر می‌دهد. همچنین بنده خودم دیدم که او در برخی امور تصرف می‌کند و شرایط و احوال آن را تغییر می‌دهد. همهٔ این مسائل چیزهایی است که ما بعینه دیده‌ایم.

قدرت میراندن موجودات در آیت‌الله سید علی قاضی

یا در بعضی از کتب خوانده‌ایم که آقای سید علی قاضی به مار اشاره کرد و آن را میراند. سپس آن شخص (شیخ محمدتقی آملی) برگشت و دید که این مار هنوز مُرده است و تعجب کرد. آقای قاضی به او فرمود: «آیا تعجب می‌کنی؟!»[1]

تسرّی ولایت تکوینی از خداوند به ائمه و از ائمه به سایر مخلوقات

این نیز از مصادیق ولایت تکوینی است، ولی ما

---

[1] رجوع شود به معادشناسی، ج ۱، ص ۲۳۰ ـ ۲۳۳.

معتقدیم که این مسئله نزد ائمه علیهم السّلام است و سپس از ناحیهٔ آنها به بقیّهٔ افراد تسری می‌کند. به عبارت دیگر: ائمه در رأس قلّه هستند.

همهٔ این مسائل، افاضه و عنایت خداوند متعال به برخی بندگانش می‌باشد. ما نیز می‌توانیم از طریق تقوا و انجام عبادات و ریاضات به این مراتب برسیم؛ همان‌طور که روایات مستفیضه‌ای که دربارهٔ عبادات وارد شده است، به آن اشاره و بلکه تصریح دارد.[1]

عدم تنافی ولایت تکوینی با مضمون آیات و روایات

اما آیا این مسئله با آیاتِ قرآن مغایرت دارد؟ به‌عبارت دیگر: آیا در قرآن شواهدی می‌یابیم که بر نفی این مسئله و سلب این ولایت از غیرِ خداوند متعال دلالت کند؟ [پاسخ آن است که] ما آیه‌ای پیدا نکرده‌ایم که بر سلب این مسئله از غیرِ خداوند متعال دلالت کند، بلکه خلافِ آن را می‌یابیم: آیات قرآن

---

[1] رجوع شود به المؤمن، ص ۳۲ و ۳۳؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۴۶ و ۳۵۲؛ التّوحید، شیخ صدوق، ص ۴۰۰؛ مشارق أنوار الیقین، ص ۱۰۴.
جهت اطلاع بیشتر پیرامون این روایات رجوع شود به الله‌شناسی، ج ۱، ص ۲۷۹ ـ ۳۱۸.

تصریح می‌کنند که حضرت عیسی معجزهٔ احیاء اموات و خلق پرنده از گِل را دارد؛ یعنی به خواست حضرت عیسی و به اذن خداوند متعال. یا [در قرآن تصریح به] مسخّر کردن بادها برای حضرت سلیمان وجود دارد. همچنین در مورد حضرت موسی و ابراهیم و پیامبرِ ما نیز همین مسئله وجود دارد.[1] این معجزاتِ مذکور در قرآن دلالت می‌کند که انبیاء و امامان علیهم السّلام و بعضی از بندگان خدای متعال به مرتبه‌ای رسیده‌اند که پروردگار قدرت این مسئله را در آنها قرار داده است. یعنی نفْس بنده به مرتبه‌ای می‌رسد که تصرف در مسائل عادی و تصرف در مسائل غیرعادی برای او علی‌السّویه می‌شود و برای او فرقی بین آنها وجود ندارد؛ تصرف در امور و مسائل غیرعادی برای او به همان مقدار راحت می‌شود که امور عادی ـ مانند راه رفتن، خوردن، آشامیدن و خوابیدن ـ را انجام می‌دهد؛ البتّه این

---

[1] جهت اطلاع پیرامون معجزات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، رجوع شود به الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۱ ـ ۱۷۰ (مجموعاً ۲۶۰ معجزه ذکر می‌کند)؛ بحار الأنوار، ج ۱۷، ص ۲۲۵ ـ ٤۲۱، باب جوامع معجزاته صلّی الله علیه و آله و سلّم (مجموعاً ۱٤۳ معجزه ذکر می‌کند).

تصرف برحسب مصلحتی است که او تشخیص می‌دهد؛ نه در هر زمان و مکانی. آیات قرآن هم بر امری غیر از این دلالت ندارند.

ان‌شاءالله در جلسهٔ بعد پیرامون این مسئله بحث خواهیم کرد که چگونه میان آیاتی که ممکن است برای نفی ولایت تکوینی مورد استناد قرار گیرند، با آیات صریح و روایات مستفیضه و مشاهدات غیر قابل انکار، می‌توان جمع و توافق برقرار نمود؛ آیاتی از قبیلِ آیهٔ ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ﴾[1] که می‌گوید پیامبر از نظر ویژگی‌های بشری مانند سایر افراد است. اینکه [بیان کنیم] این آیات ابداً ارتباطی با ولایت تکوینی ندارند، و انجام این تصرفات هیچ منافاتی با انسان بودن و خصوصیّات بشریِ شخص ندارد و پیامبر به‌واسطهٔ این ولایت و وصول به این مرتبه، از ماهیت انسانی خارج نمی‌شود و هرگز مانند جبرئیل و سایر مجردات، مجرّد از اوصاف و خصوصیّات بشری نخواهد شد. پیامبر و ائمه

---

[1] سورهٔ کهف (۱۸) آیهٔ ۱۱۰؛ سورهٔ فصّلت (۴۱) آیهٔ ۶. امام‌شناسی، ج ۱، ص ۱۱۱:
«بگو ای پیامبر که حقّا من انسانی همانند شما هستم.»

علیهم السّلام از آنجا که انسان و دارای ویژگی‌های بشری هستند، به انجام اعمال و اشتغالات انسانی می‌پردازند، و در همین مرحله و مرتبه می‌توانند در مسائل غیرعادی نیز تصرف کنند و کارهای خارق‌العاده انجام دهند، و ابداً هیچ منافاتی بین اینکه فردی بشر باشد و اینکه در این‌گونه مسائل تصرف کند، وجود ندارد.

لکن ما از رسیدن به این مراتب قاصریم و از احراز این مراتب نفْس، ناقصیم؛ لذا گمان می‌کنیم که ایجاد این مسائل در عالم خارج نیازمند عاملی خارج از ذات شخص است، و گمان می‌کنیم این عامل همان اراده و مشیّت خداوند متعال است، و اگر خداوند بخواهد این مسائل در عالم خارج اتفاق بیفتد، می‌افتد، و اگر او چنین نخواهد، ایجاد نمی‌شود [و ارادهٔ عبد به‌هیچ‌وجه تأثیری در اِعمال تصرفات ندارد]. این تصور، ناشی از سوء فهم ما از امور اعتقادی و اصول اسلامی است.

والسلام علیکم و رحمة الله

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّد و آل محمد